

## آخرین لانه فساد

نخستین سالی که پیامبر اکرم وارد شهر مدینه شد ، برای خاتمه دادن به تمام دسته بندیها و اختلافات داخلی ، یک سند زنده و قانون اساسی برای مدینه و حومه آن تنظیم فرمود . و یهودان و اوسیان و خزرجیان عموماً متعهد شدند که از منطقه مدینه دفاع نمایند و این سند با تمام خصوصیات و مواد در شماره هفتم از سال پنجم از نظر خوانندگان گرامی گذشته است .

گذشته از این بایهودان مدینه پیمان دیگری بست ، و طوائف گوناگون یهود ، عموماً متعهد شدند که اگر ضرری برسول خدا و یاران او برسانند ، و یا اسلحه و مرکب در اختیار دشمن بگذارند پیامبر در اعدام آنها و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان ایشان دستش باز باشد . ولی تمام طوائف یهود به عنوان گوناگون پیمان را نقض کرده و آنرا نادیده گرفتند ، بنی قینقاع ، مسلمانان را کشتند و بنی النضیر نقشه کشتن پیامبر را ریختند و پیامبر اکرم آنهارا مجبور کرد که جلاء وطن کنند ؛ و از محیط مسلمانان بیرون روند و طائفه بنی قریظه در کو بیدن اسلام با سپاه عرب صمیمانه همکاری کردند . اکنون باید دید رهبر عالی قدر اسلام بنی قریظه را چگونه ادب و سیاست فرموده است ؟ ! و چرا درباره آنان شدت عمل بخرج داده است ؟ ! . اینک متن جریان را از زبان سیره نویس اسلام ابن هشام بشنوید :

هنوز افاق مدینه روشن نشده بود که آخرین دسته احزاب سرزمین مدینه را با ترس و وحشت فوق العاده ای ترك گفتند ، با اینکه آثار خستگی و فرسودگی در چهره مسلمانان نمایان بود ، مع الوصف پیامبر اکرم به فرمان خداوند مأمور شد که کار بنی قریظه را یکسره کند ، مؤذن اذان گفت و پیامبر نماز ظهر را با مسلمانان گزارد ، سپس مؤذن بدستور پیامبر چنین گفت : **من كان سامعاً مطيعاً فلا يصلين العصر الا بيني قريظة** : یعنی مسلمانان بایست نماز عصر را در محله بنی قریظه بگزارند . سپس پرچم را بدست علی داد ، و سر بازان دلیر و فاتح بدنبال علی (ع) راه افتاده ، سرتاسر دژ بنی قریظه را محاصره کردند . دید بانان دژ حرکت ارتش اسلام را بداخل دژ گزارش داده فوراً درهای دژ را بستند ولی جنگ سرد از ورود ارتش اسلام آغاز

گردید، جهودان بنی قریظه از روز نه‌ها و برجهای دژ به پیامبر اسلام فحش و ناسزا می‌گفتند پرچمدار لشکر برای اینکه سخنان رکیک جهودان به گوش پیامبر اسلام نرسد، بسوی مدینه حرکت کرد، تا از نزدیک شدن پیامبر به اطراف دژ جلوگیری نماید ولی پیامبر به‌علی فرمود اگر چشم آنها به‌من افتد، از فحش و ناسزا خودداری مینمایند. رسول‌خدا از دیک قله آمد، و با صدای رسا تندی کرد و چنین فرمود: **هَلْ أَحْرَأَكُمُ اللَّهُ وَانزَلَ عَلَيكُم نِقْمَتَهُ**. آیا خداوند شمارا خوار و ذلیل ساخت ؟

این حدت و تندی از پیامبر برای جهودان بی‌سابقه بود، فوراً برای اینکه احساسات رسول‌خدا را خاموش سازند، گفتند: ای ابوالقاسم، تو یک فرد تندزبان نبودی؟! این سخن آنچنان عواطف حضرت را تحریک کرد که بی‌اختیار عقب‌عقب رفت و عبا از دوش وی افتاد.

### شورای یهودان در درون دژ.

در این شوری حیی بن‌اخطب نصیری که آتش افروز جنگ احزاب بود، شرکت داشت، زیرا او طبق وعده‌ای که به کعب اسد رهبر بنی قریظه داده بود، پس از تفرق احزاب بسوی خیبر رفت، و وارد دژ آنها شد. رهبر طائفه سه‌طرح داد، و درخواست کرد که بایکی از سه تا طرح موافقت شود:

۱ - همگی اسلام بیاوریم زیرا نبوت محمد اریست قطعی و بر همه مامسلم است، و تورات نیز تصدیق کرده است.

۲ - زنان و کودکان خود را بکشیم، و از دژ بیرون آئیم و با مسلمانان آزادانه بجنگیم اگر کشته شدیم نگرانی نداریم، و اگر پیروز شویم، دویز تبه‌زن و فرزندی پیدا میکنیم.

۳ - امشب شب شنبه است، محمد و یاران او میدانند که طائفه یهود در شب و روز شنبه دست به هیچ کاری نمیزند، بنا بر این ما از غفلت آنها استفاده نمائیم و شبانه حمله ببریم.

شوری هر سه پیشنهاد را رد کرد، و گفت: ما هرگز دست از آئین خود و تورات بر نمی‌داریم، و زندگی برای ما پس از زنان و کودکان خود لذت بخش نیست، و طرح سوم از نظر عقائد مذهبی قابل‌اجراء نخواهد بود. زیرا ممکن است گرفتار خشم الهی گردیم، همچنانکه اقوام قبل از ما بر اثر عدم مراعات حقوق و احترام شبیه دچار قهر خداوند گردیدند.

برای شناختن روحیهٔ اعضاء شوری، گفتگوهای آنان بهترین راهنما است، و در طرح اول حاکی است که آنان یک جمعیت لجوج و معاند بودند زیرا اگر راستی (چنانکه رهبر آنان گفت) به نبوت پیامبر اکرم ایمان داشتند، ایستادگی در برابر او معنایی جز لجاحت

نخواهد داشت . طرح دوم و گفتگوئی که در پیرامون آن انجام گرفت ، شاهد روشنی است که این طائفه يك مشت مردم سنگدل و قسی القلب بودند ، زیرا کشتن کودکان و زنان معصوم و بیگناه بدون قساوت شدید امکان پذیر نیست قابل توجه اینکه شوری این طرح را از این نظر رد کرده زندگی پس از آنها برای مالذت بخش نخواهد بود ، واحدی نگفت که این بیچاره ها چه گناهی مرتکب شده اند که ما آنها را ذبح کنیم ، و اگر محمد بر آنها مسلط شود ، هر گز آنها را نمی کشد ، و ما پدران عطوف و مهربان !! چگونه دست بچنین کاری بزنیم .

طرح سوم حاکی است که آنان قدرت معنوی و آشنائی پیامبر را به فنون نظامی و قوانین دفاعی درست ارزیابی نکرده بودند ، و تصور میکردند که قائد اعظم اسلام ، در شب و روز شنیده احتیاط لازم را انجام نمیدهد ، آنها در باره دشمنی مثل یهود که به حیله و نیرنگ معروف است . بررسی واقعه احزاب ثابت میکند که افراد هوشیار و خردمند در میان این دسته فوق العاده کم بوده ، و گر نه آنان از نظر سیاست هم میتوانستند موجودیت خود را حفظ کنند ، بدون اینکه یکی از دو گروه (اسلام و شرک) به پیوندند . و در حقیقت میتوانستند تماشاگر میدان نبرد محمد و سپاه عرب گردند ، و هر دسته ای پیروز میشد ، موجودیت و سیادت آنها محفوظ بود .

ولی بدبختانه فریب چرب زبانی حبی بن اخطب را خوردند و سپاه عرب پیوستند . و این بدبختی موقعی شدت پیدا کرد که پس از یکماه همکاری با سپاه عرب در آخر کار ، از کمک کردن بقریش خودداری نمودند و تسلیم صحنه سازی نعیم بن مسعود شده و بقریش پیام دادند تا گروه گانی از شخصیت های بزرگ بمانسپارید ، ماهر گز باشما بر ضد محمد همکاری نخواهیم کرد . این خیره سران قافیه را در این لحظه سخت باختند دیگر تصور نکردند ، که از این طرف بر ضد محمد قیام کرده اند . و اگر روابط خود را با قریش قطع کنند ، چه بسا سپاه عرب احساس ناتوانی کند ، و مگر که نبرد ارتك کرده بخانه خود بر گردند ، در این صورت همه بنی قریظه در چنگال مسلمانان گرفتار خواهند شد .

اگر آنان دارای نقشه صحیح سیاسی بودند ، در همین لحظه که از سپاه عرب فاصله گرفته بودند ، فوراً ندامت و پشیمانی خود را از شکستن پیمان به مسلمانان ابراز میکردند ، تا از خطر احتمال پیروزی مسلمانان مصون و محفوظ بمانند ، ولی بدبختی دامن گیر آنها شد ، از قریش بریدند ، و به مسلمانان نه پیوستند .

پیامبر اکرم هر گز نمیتوانست پس از رفتن سپاه عرب ، بنی قریظه را بحال خود بگذارد ، زیرا هیچ بعید نبود باردیگر سپاه عرب در فصل مناسب با تجهیزات کافی در صدد تسخیر مدینه بر آید ، و با همکاری بنی قریظه که کلید فتح و سرکوبی اسلام بودند و دشمن خانگی محسوب میشدند ، موجودیت اسلام را به خطر افکنند . بنا بر این حل مشکل بنی قریظه و یکسره کردن کار آنها برای مسلمانان يك امر حیاتی بود . یهودان پس از محاصره شدن از پیامبر درخواست کردند که ابولبابه اوسی را بفرستد تا با او به مشورت بپردازند ، و ابولبابه سابقاً با بنی قریظه پیمان دوستی داشت ، هنگامیکه وی وارد دژ شد زنان و مردان یهود گرد وی جمع شده گریه و شیون آغاز کردند ، و

گفتند آیا صلاح است که ما بدون قید و شرط تسلیم شویم .

### خیانت ابولبابه

ابولبابه گفت بلی ولی بادست اشاره به گلو کرد یعنی اگر تسلیم گردید ؛ کشته خواهید شد ابولبابه میدانست که پیامبر اکرم با موجودیت این دسته که خطرناکترین جمعیت برای آئین توحیدند ، موافقت نخواهد کرد . ولی ابولبابه از این که به مصالح عالیه اسلام و مسلمانان خیانت ورزید ، و اسرار آنها را فاش ساخت سخت پشیمان شد و بابدنی لرزان و چهره‌ای پریده از دژ آنها بیرون آمد . یکسره به مسجد رفت و خود را بیکی از ستونهای مسجد بست و با خدا پیمان بست که اگر خداوند از تقصیری نگذرد ، تا پایان عمر به همین حالت بسر ببرد .

مفسران میگویند این آیه درباره خیانت ابولبابه نازل گردیده: **یا ایها الذین آمنوا**

**لاتخونوا الله وارسول و تخونوا اماناتکم و انتم تعلمون** (انفال ۲۷) یعنی ای افراد

بایمان هر گز از روی علم بخدا و رسول وی و امانتهایی که در اختیار شما قرار گرفته است خیانت موزید . خبر ابولبابه به پیامبر اکرم رسید ، فرمود : اگر قبل از این عمل ، پیش من میآمد ، من از خداوند طلب آمرزش میکردم و خداوند نمی بخشید ولی اکنون باید بماند تا مغفرت خدا شامل حال او گردد . همسروی در اوقات نماز میآمد گرهای طنابی را که با آن خود را بستون بسته بود ، باز میکرد ، پس از انجام فریضه باردیگر او را بستون مسجد می بست .

شش روز گذشت ، سحر گاهان که پیامبر مهمان ام سلمه بود ، پیک وحی فرود آمده آیه

زیرا که حاکی از آمرزش ابولبابه است ، آورد : **و اخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا**

**عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم** (توبه ۱۰۲)

یعنی گروهی دیگر از آنها بگناهان خود اعتراف کرده ، عمل نیک و بد را بهم آمیخته اند ، شاید خداوند توبه آنها را بپذیرد خداوند آمرزنده و رحیم است .

دیدگان ام سلمه بر چهره نورانی پیامبر درحالی که خنده‌ای برآب داشت ، افتاد ، پیامبر به ام سلمه فرمود خداوند از تقصیر ابولبابه گذشته بر خیز و بشارت بده . هنگامیکه همسر پیامبر بشارت آمرزش ابولبابه را بمردم داد ، مردم ریختند که بندهارا باز کنند ، ولی ابولبابه گفت: بایست پیامبر اکرم این قید و بندهارا باز نماید ، پیامبر برای اقامه نماز صبح وارد مسجد گردید ، دیده اش به ابولبابه افتاد بادستهای مبارک خود بندهارا باز کرد .

سرگذشت ابولبابه یک درس آموزنده ایست ، لغزش او روی احساسات ناجای او بود ، گریه مردان و زنان خائف ، قدرت خودداری را از او سلب کرد ، و راز مسلمانان را فاش ساخت ، ولی قدرت ایمان و ترس از خدا از آن بالاتر بود ، که او را وادار کرد تا آنچه جان جبران کند ، که باردیگر جرأت خیانت در مخیله او خطور نکند .